

صد ساعت با فیدل

بخش دوم و سوم

-به رغم مخالفت شما با شخصیت پرستی، که مرتب بیان کرده اید، رسانه های جمعی کوبا اغلب نام شما را یادآوری می کنند و شما جایگاه مهمی در آنها احراز می کنید. آیا این مسئله برایتان ناخوشایند نیست؟

من به شما می گویم: نمی دانم بعضی ها چه فکر می کنند، اما من در مطبوعات زیاد ظاهر نمی شوم. من در کانالهای تلویزیونی بطور روزمره خبر سازی نمی کنم و اغلب خبرهای مربوط به خودم ممکن است بعد از گذشت دو هفته در مطبوعات مطرح نشوند. من بمناسبت حوادث به یاد ماندنی که باید شخصا حضور داشته باشم، ظاهر می شوم. یا زمانی که رهبران دولتی به کوبا سفر می کنند. یا وقتی که حوادثی غیرمنتظره، مثل طوفانهای ویرانگر، در کوبا اتفاق می افتد. باور کنید که هیچ علاقمند نیستیم در صفحات روزنامه ها و تلویزیونها دیده شوم و یا از رادیو شنیده شوم. در کشور ما، از کیش شخصیت مقامات دولتی خبری نیست. رسانه های جمعی هم از روی احترام در باره من صحبت می کنند نه از روی اجبار. هیچ کسی همچون شخصیت آسمانی به من نگاه نمی کند. بسیاریها به دیده یک همسایه خود به من نگاه می کنند و با من حرف می زنند. مطمئن باشید که، من شخصیتا با هر آنچه که نشاندهنده کیش شخصیت باشد، مخالفم. در کوبا نمی توانید یک مدرسه یا بیمارستان، یک کارخانه و یا ساختمان پیدا کنید که به نام من نامگذاری شده باشد. در هیچ جای کشور مجسمه ام گذاشته نشده است و عملا عکس و تصاویرم هم دیده نمی شود. ممکن است یک کسی در اداره ای به ابتکار خودش عکس مرا نصب کرده باشد، اما این، به هیچ وجه به

معنای تصویر رسمی نیست. در کشور ما، هیچ ارگان دولتی وقت و پول خود را برای چاپ و پخش تصاویر من و هر مقامات دولتی دیگر، صرف نمی کند. در کشور ما چنین مسئله ای وجود ندارد .

مشهور است که، من به هر کاری دست می زنم تا در مطبوعات و اخبار ظاهر نشوم. فقط در شرایطی که ضرورت ایجاب کند، به این امر تن در می دهم. توجه داشته باشید که من بعنوان رئیس یک دولت، یکی از آن رهبرانی هستم که کمتر از همه در رسانه های جمعی کشور خود دیده می شوم. اصلاً خوشم نمی آید که به دنبال نام من، القاب و عناوین اضافه شود. خوشبختانه، مردم مرا فیدل صدا می کنند. مردمی هم که مرا می شناسند و یا مقالاتم را می خوانند، می دانند که من طرفدار انتقاد و انتقاد از خود می باشم و می دانند که همیشه، بر علیه هر گونه مظاهر کیش شخصیت و شخصیت پرستی شدیداً مبارزه کرده ام .

- شما حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ را محکوم کردید؟

- ما بلادرنگ و بدون تزلزل جنایت ۱۱ سپتامبر را تقبیح نمودیم. ما در بیانیه خود، همه اشکال و شیوه های تروریسم را محکوم کردیم. دولت ایالات متحده با وقاحت نام کشور ما را در «لیست کشورهای حامی تروریسم» قرار داده است، اما کوبا هیچ وقت اجازه نمی دهد از خاک کشور ما بمنظور اهداف تروریستی بر علیه خلق ایالات متحده و یا هر کشور دیگر استفاده شود. ما تروریسم دولتی را هم محکوم می کنیم. ما به دولت آمریکا پیشنهاد کردیم برنامه خود را برای مبارزه با تروریسم در منطقه ما ارائه دهد ولی، آنها نپذیرفتند .

- شما تأیید می کنید که، تروریسم جدی ترین تهدید برای جهان معاصر است؟

- من با این مسئله، که تروریسم جدی ترین خطر برای جهان معاصر است، موافقم. و تصور می کنم که بشریت با خطرات دیگری هم مواجه است، برابر و یا جدی تر از آن. سرعت گرفتن تخریب محیط زیست طبیعی و مهمترین شرایط لازم برای نسل بشر، گسترش فقر، شرایط ناسالم زندگی، گرسنگی مردم بی شمار در جهان خطرانی هستند که جهان معاصر را تهدید می کنند... جهان امروزی، علاوه بر تروریسم، با مشکلات جدی زیاد دیگری مواجه است. به همه این خطرات، باید هژمونی طلبی تنها دولت مقتدر را که تلاش می کند به تنهایی بر جهان تسلط یابد و سیاست متکبرانه

خود را به اشکال بالنسبه تروریستی اعمال نماید، اضافه کرد. حاکمیت آمریکا دائماً در باره «جنگ با تروریسم» حرف می زند، اما من در مفهوم این عبارت شدیداً تردید دارم. زیرا، عملیات تروریستی نیویورک، مادرید، لندن، حوادث دیگر و ضرورت مبارزه با این جنایت عجیب، یک مسئله است و فعالیت‌های مشکوک و دست زدن به «اقدامات پیشگیرانه» بر اساس این نگرانی بحق، چیز دیگری است .

بعد از ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، ما شاهد بودیم که چگونه تلاش‌های خلق‌های مختلف، از جمله ایران و عراق، برای استفاده صلح آمیز از انرژی هسته ای را «اقدامات تروریستی» نامیدند. آمریکاییها از سالهای ۸۰، در دوره ریاست جمهوری ریگان، از اصطلاح «تروریسم» سوء استفاده کردند. مبارزان کنگره ملی آفریقا و مبارزانی مثل نلسون ماندلا را که بر علیه نژادپرستی در آفریقای جنوبی مبارزه می کردند، تروریست نامیدند. و یا آنهایی را که به راه مبارزه برای استقلال نامیبیا گام گذاشته بودند؛ فلسطینیها را که خواهان استقلال کشور خویش هستند و میهن پرستان السالوادور را تروریست می شناختند. ریگان، ضدانقلابیون نیکاراگوئه را با پدران میهن خود، بنیانگذاران ایالات متحده آمریکا و یا با ماجراجویانی مثل لافائیت، با ماکهای فرانسه که در مقابل اشغالگران نازیست مقاومت می کردند، برابر می دانست. اما آمریکاییها بمباران خانه های مردم نوارغزه بوسیله نیروهای نظامی اسرائیل را که در اثر آن مردم بیگناه کشته می شوند، استفاده نظامیان آمریکا از بمبهای خوشه ای در عراق را که زن و کودک نمی شناسند، تروریسم نمی داند .

ما در جنگ بر علیه باتیستا، یادتان هست که در این باره با شما صحبت کردیم، همیشه سعی می کردیم از هر عملی که ممکن بود آسیبی به مردم غیرنظامی برسد، خودداری کنیم. ما به قهر متوسل می شدیم و اعتراف می کنم که، هیچگاه قهر انقلابی را بر علیه مردم عادی بکار نبردیم. این را هم اضافه کنم که، در بسیاری از کشورهای جهان، حاکمیت‌های قانونی از متدهای فشار و قوای قهریه و سرکوبیهای خونین، استفاده می کند و هیچ کس هم آن را تروریسم نمی خواند .

-موضعگیریهای بوش شما را عصبانی می کند؟

-می بینید که ما در دوره بسیار سختی زندگی می کنیم. در این اواخر، از کلمات و مفاهیم بسیار مضمئزکننده استفاده میکنند. رئیس جمهور آمریکا در سخنرانی خود

در آکادمی نظامی «وست پوینت» در سال ۲۰۰۲، خطاب به نظامیان دقیقاً چنین گفت: «ما بمنظور تأمین امنیت، باید نیروهای مسلح مان را که شما آن را اداره خواهید کرد، تجدید سازمان دهیم تا نیروهای مسلح، برای حملات سریع در هر نقطه کره زمین، به هر گوشه تاریخ آن آماده باشد». وی همان روز، برای اولین بار در تاریخ جهان، دکترین «جنگ پیشگیرانه و غیر منتظره» را اعلام کرد. چند ماه پس از آن، مداخله نظامی در عراق را مورد تأیید قرار داد و گفت: «اگر ما را به جنگ مجبور سازند، با بهره گیری از تمام قدرت قوای مسلح مان خواهیم جنگید». اینها، بیانیه دولت یک کشور کوچک نیست، اینها سخنان رئیس مقتدرترین کشور جهان است که نیروهای نظامی آن، به انواع سلاحهای پیشرفته معمولی و کشتار جمعی مسلح است و با در اختیار داشتن هزاران سلاح اتمی براحتی می تواند بشریت جهان را نابود سازد.

بنا به اظهارات جناب بوش، کشور ما نیز یکی از آن «نقاط تاریک جهان» است. برخی ها کشورهای «جهان سوم» را چنین نقاطی تصور می کنند. هیچ کس، هیچگاه چنین تعریفی از کشور ما ارائه نداده است و چنین تهدید نکرده است. اینک ما، مستعمرات سابق که، قدرتهای بزرگ بین خود تقسیم کرده بودند و قرنهای غارت مان می کردند، کشورهای کمتر رشد یافته محسوب می شویم. هیچ یک از این کشورها استقلال کامل ندارند و جایگاه عادلانه و شایسته ای را احراز نمی کنند. امنیت ملی این کشورها، تأمین نیست؛ هیچیک از آنها عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد نیستند. از حق و تو نیز برخوردار نمی باشند و نمی توانند در سازمانهای اقتصادی بین المللی تصمیم بگیرند. چنین کشورهایی از توانائی حفظ استعدادها و یا فرار سرمایه های خود، از توانائی جلوگیری از ویرانی منابع طبیعی و محیط زیست خود که نتیجه خودخواهی ها، سیری ناپذیری و ولخرجی های کشورهای توسعه یافته اقتصادی است، برخوردار نیستند ...

- شما جنگ عراق را گریزناپذیر می دانستید؟

- در ماه آوریل سال ۲۰۰۳، چند هفته قبل از آغاز جنگ، من در مالزی، در کنفرانس کشورهای غیر متعهد شرکت داشتم، و آنجا در کوآلالمپور، مدت زیادی با هیئت نمایندگی عراق و با طه یاسین رمضان، معاون رئیس جمهور وقت گفتگو کردم. من به آنها گفتم: «اگر واقعا سلاح شیمیائی در اختیار دارید، برای سبک تر کردن کار

بازرسان سازمان ملل متحد، آن را نابود کنید». این، تنها راه ممکن آنها برای گریز از حمله بود. من فکر می‌کنم، اگر آنها زمانی این سلاح را داشتند، چنین هم کردند. البته، حتی اگر آنها سلاح شیمیایی هم نمی‌داشتند، تصمیم حمله، از پیش اتخاذ شده بود.

-نظرتان در باره صدام حسین چیست؟

-در سال ۱۹۹۱، پس از حمله به کویت، پیش بینی شروع یک بحران جدی، امری منطقی بنظر می‌رسید. ما به مصوبه سازمان ملل متحد مبنی بر محکوم کردن حمله، رأی مثبت دادیم. من بواسطه فرستادگان خود، طی دو نامه ای که به صدام حسین فرستادم، به وی توصیه کردم وارد مذاکره شده، بموقع کویت را ترک کند.

-شما شخصا با صدام حسین آشنائی داشتید؟

-بلی، از سپتامبر سال ۱۹۷۳. من به اجلاس سران کشورهای غیر متعهد در الجزایر رفته بودم و از آنجا بدعوت دولت ویتنام رهسپار هانوی شدم. ویتنام هنوز به تمامی آزاد نشده بود. صدام حسین، برای استقبال به فرودگاه آمده بود. در آن زمان، او هنوز رئیس جمهور عراق و صدر حزب «بعث» نبود. معاون رئیس جمهور بود. آدم دقیقی بنظرم آمد، محترمانه استقبال کرد، ما از جاهای مختلف شهر گذشتیم. شهری بسیار زیبا، با خیابانهای عریض و مناظر مشرف به دجله و فرات. من فقط یک روز در آنجا توقف کردم. در بغداد از کودتای نظامی شیلی برعلیه آلنده اطلاع یافتیم.

-از نقطه نظر نظامی، سیستم دفاعی نیروهای مسلح عراق در آن جنگ را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

-ما با دقت کافی از ماه مارس تا ماه مه سال ۲۰۰۳، آن جنگ را تعقیب کردیم. چرا عراق تاب نیاورد؟ عجیب است. برای جلوگیری از پیشروی نیروهای آمریکائی، چرا پلها را منفجر نکردند؟ چرا انبارهای مهمات، فرودگاهها را قبل از آنکه به تصرف دشمن در آیند، منفجر نکردند؟ همه اینها، معماست. بی شک، بودند فرماندهانی که، به صدام خیانت کردند.

-در آستانه جنگ، غیر از شما، همه کشورها، سفارتخانه های خود را در بغداد تعطیل کردند. شما تا چه زمانی در عراق ماندید؟

-سفارتخانه ما و واتیکان، آخرین سفارتخانه هائی بودند که در بغداد تعطیل شدند. حتی، روسها هم رفته بودند. ما پس از وارد شدن نیروهای آمریکائی به بغداد، به دیپلوماتهای خود دستور دادیم عراق را ترک کنند. ما نمی توانستیم در مقابل دو ارتش، دفاع از سفارتخانه را به پنج نفر کارمند سفارتخانه محول کنیم. دیپلوماتهای ما با اخذ مدارک مصونیتی توانستند بدون مشکل از بغداد خارج شوند. مدرک آنها را یک سازمان بین المللی داده بود نه حاکمیت آمریکا .

-روند حوادث عراق را چگونه ارزیابی می کنید؟

-به نظر من، تا زمانی که به اشغال عراق خاتمه داده نشود، مقاومت مردم گسترش خواهد یافت. آنجا به جهنم واقعی تبدیل خواهد شد و همچنان ادامه خواهد داشت. بنابراین، پیش از هر کاری، باید سازمان ملل متحد بدون تأخیر، کنترل واقعی این کشور را به عهده بگیرد، پروسه ترمیم استقلال عراق آغاز شود و دولت قانونی آن بر اساس تصمیم واقعی و قانونی مردم کشور تشکیل گردد. آن دولت، نباید برآمده از انتخاباتی باشد که در شرایط اشغال نظامی نو استعماری برگزار می شود. همچنین باید به تقسیم منزجرکننده ثروتهای عراق، بلا درنگ، خاتمه داده شود .

-به نظر شما، جا دارد نگران حمله و «جنگ پیشگیرانه» بر علیه کوبا باشید؟

-اگر آقای بوش برای حمله به کوبا تصمیم بگیرد، آتش جنگ وحشتناکی گر خواهد گرفت. آمریکائیه با همه سازمانها و خلق مسلح ما، با مقاومت سخت مردمی، روبرو خواهند شد. درست است که، هزینه چنین حمله ای، برای ما گزاف خواهد بود ولی، طبق ارزیابی ما، آمریکا نیز برای حمله به کوبا و اشغال آن، به میلیونها سرباز نیاز خواهد داشت. آنها ، تقریبا با ۱۵۰ هزار سرباز به عراق حمله کردند. همانطور که می بینید، آمریکایها به چیزی دست نیافتند. اگر تناسب نیروهای آن زمان را که با باتیستا مبارزه می کردیم، بررسی کنیم - ۸۰ هزار نفر در مقابل ۳۰ هزار نفر - روشن می گردد که، تعداد قوای آنها بیش از ۲۵ برابر بیشتر از نیروهای ما بودند. به همین جهت هم می گویم که، آنها برای حمله به کوبا و اشغال آن، به میلیونها سربازی که ندارند، احتیاج دارند .

ما آن توانائی را داریم که زندگی را برای اشغالگران مشکل سازیم. ما، علاوه بر ارتش منظم و نیروهای احتیاطی، از پشتیبانی نیروهای میلیشیا- نیروهای دفاع مردمی- نیز

برخورد داریم. میلیونها مردم، زنان و مردان - همه بدون استثناء، برای دفاع بی وقفه از میهن خویش آماده می باشند. با این حساب که اگر ارتش یانکی برای سلطه بر کوبا، دو سرباز خود را برای مقابله با یک مبارز ما بفرستد، به بیش از پنج میلیون سرباز احتیاج خواهد داشت. باور کنید، در این صورت هم آنها تلفات عجیبی را متحمل خواهند شد. در اینجا همه شرایط لازم وجود دارد و ما می توانیم آنها را چنان سازماندهی کنیم که کوبا را به جهنم، به دام مرگباری برای آنها تبدیل کنیم. آنها می دانند که بالاخره زمان جنگ تن به تن - جنگ انسان با انسان، نه جنگ لشکر مکانیزه با لشکر مکانیزه، نیروی هوایی با نیروی هوایی، نیروی دریایی با نیروی دریایی فراخوهد رسید. در جنگهای متعارف، برتری آنها چشمگیر خواهد بود. ولی، در جنگ با نیروهای مقاومت خلقی سازمان یافته در همه کشور که نه جبهه جنگ مشخص است و نه پشت جبهه، همه نیروی آنها به حد صفر تنزل می یابد. به آنچه که در عراق می گذرد، توجه کنید. آمریکائیهها با همه سلاحهای سنگین و پیشرفته خود نمی توانند کاری از پیش ببرند. هر مرد و هر زن کوبائی، مرگ را بر زندگی در زیر چکمه های ایالات متحده آمریکا ترجیح می دهد .

- آیا سیاست خارجی دولت آقای جرج دبلیو بوش را «میلیتاریستی» یا «خطرناک» برای همه جهان و کوبا ارزیابی می کنید؟

- کوبا، همانطور که به شما گفتم، اولین کشوری بود که، در ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، با مردم آمریکا اعلام همبستگی کرد؛ همچنین، در مورد پیامدهای سیاستهای خطرناک ایالات متحده آمریکا که راستگرایان افراطی با قبضه حاکمیت بطرق فریبکاران در ژانویه سال ۲۰۰۱، اعمال می کنند، به جهان هشدار داد. سیاست آقای بوش نتیجه اقدامات تروریستی اعضای سازمان بنیادگرایان بر علیه مردم آمریکا نیست. بخصوص اینکه، سازمان مورد نظر، در خدمت دولتهای سابق آمریکا بود. من یقین دارم این محصول محاسبه چائیده، بهانه ای است برای تجدید تجهیزات جنگی و هزینه های هنگفتی که همان وقت، بعد از پایان «جنگ سرد» و مدت زیادی پیش از حادثه ۱۱ سپتامبر، برای تسلیحات صرف شد. حادثه یازدهم آن ماه شوم سال ۲۰۰۱، مستمسک مطلوبی برای اجرای آن طرح بود. این مسئله را رئیس جمهور بوش، ۲۰ سپتامبر همان سال در کنگره در واشینگتن، ۹ روز بعد از وقوع حادثه فاجعه بار، علنا اعلام کرد. او

با توسل به ترمینولوژی عجیب، «عدالت بی پایان» را هدف جنگی خواند که می تواند دائمی باشد. او گفت: «کشور فقط در انتظار یک جنگ نیست، ما، کارزاری طولانی و بی سابقه در تاریخ خود در پیش داریم»؛ «ما به هر سلاحی که ضرورت ایجاب کند، دست خواهیم برد»؛ «مردم همه کشورها باید تصمیم بگیرند: یا باید در کنار ما قرار گیرند، یا در کنار تروریستها»؛ «من از نیروهای مسلح خواستم به حالت آماده باش در آیند و این هم دلیل دارد؛ آن ساعت که باید دست بکار شویم، نزدیک است»؛ «این جنگ، جنگ تمدن است»؛ «دستاوردهای زمان ما و امید همه زمانها، بخود ما بستگی دارد»؛ «ما می دانیم این مناقشه به چه سمتی خواهد رفت، ما می دانیم سرانجام آن، چه خواهد شد»... و می دانیم که خدا بیطرف نیست». اینها، گفته های یک مقام دولتی است یا یک بنیادگرای غیرقابل کنترل؟ دو روز بعد، روز ۲۲ سپتامبر، کوبا این سخنان را بعنوان طرح بارز ایده دیکتاتوری نظامی به سرپرستی خشن ترین نیروها، در شرایط بی قانونی و عدم موجودیت هر گونه سازمان بین المللی اعلام کرد .

- شما از سوءقصد به حان خویش بیم دارید؟

- دوست نزدیک و مشاور رئیس جمهور بوش بنام لینکلن بیاس - بالارت، نامی که اصلا برازنده اش نیست، در سال ۲۰۰۳ در مصاحبه با کانال تلویزیونی میامی در رابطه با من این سخنان مرموز را بر زبان آورد: «نمی توانم وارد جزئیات شوم، ولی ما، سعی می کنیم این دایره تبه کار را درهم بشکنیم» .

او از کدامین متد «درهم شکستن دایره تبه کار» حرف می زند؟ برای از میان برداشتن فیزیکی من، همانطور که رئیس جمهور بوش پیش از انتخابات در میامی قول داد، از پیشرفته ترین متدهائی که ایجاد کرده اند، استفاده خواهند کرد؟ اگر اینطور است، مطلقا ناراحت نمی کند. هر چند فکر می کنم که آنها واقعا باز هم تلاش می کنند به من سوءقصد نمایند. روشن است که، آنها می خواهند چاوز را بکشند. فکر می کنند که اگر مرا بکشند، مسئله وی نیز حل خواهد شد. لیکن، آنها نمی توانند ایده ای را که در تمام عمر بخاطر آن مبارزه کرده ام، بکشند و آن مدتهای مدید زندگی خواهد کرد. در همین رابطه، ما تدابیر احتیاطی را تقویت نمودیم. اما، الآن که با شما صحبت می کنم هیچ تدبیر احتیاطی اتخاذ نشده است، زیرا من در اینجا، در میان خلق زندگی می کنم .

آنچه که به حمله نظامی به کشور ما مربوط می شود، آن جنگی که در سال ۱۹۵۹ و یا سال ۱۹۶۱، یا هنگام بروز بحران اکتبر و بعد از آن می توانستند آغاز کنند، امروز قطعاً غیر ممکن است. آن وقت ارتش در مقابل ارتش می جنگید. ما در این باره با شما صحبت کردیم و مفهوم «جنگ همه خلقی» را روشن کردیم؛ طبق درک آکادمیک کهنه، فرض کنید ما شش لشکر داریم و آمریکاییها یک صد و یا به قدر دلخواه شان ارتشی دارند. در جنگهای کلاسیک، مردم همانطور که حوادث جنگی را از CNN تماشا می کنند، نظاره گر جنگ هستند و در آن شرکت نمی کنند. دشمن از واحدهای نظامی بسیاری برخوردار است، واحدهای تو را در هم می شکند. دشمن تکنولوژی زیادی در اختیار دارد، او در هوا و غیره برتری دارد و اگر بخواهی با استفاده از تاکتیکهای کلاسیک از میهن خود دفاع کنی، مغلوب خواهی شد. به شما گفتم که ما، این مسئله را بسیار بهتر از دیگران می فهمیم. ما چند بار این موضوع را بررسی کرده ایم. زیرا، مدتها پیش، پس از بحران اکتبر، می دانیم که، در صورت حمله به کوبا، ما باید به تنهایی طوری بجنگیم که حتی یک گلوله هم به خاک کشور ما نیافتد. ما از مدتها پیش به این مسئله آگاهییم. بدین سبب، ما جنگ عموم خلقی و سازماندهی همه خلق را مورد توجه قرار دادیم. این مسئله ثابت شده ای است که، هیچ نیروئی نمی تواند خلق مبارز را در هم بشکند ...

-نه تنها کوبائییها حتی، مردم بسیاری از کشورهای جهان، شما را دوست دارند و به شما عشق می ورزند؛ سفر شما به آرژانتین در سال ۲۰۰۳، این مسئله بطور برجسته نشان داد .

-میل دارم تنها به کوبا محدود کنیم .

-آرژانتین را همه دیدند و خود من، شاهد تظاهرات خلق اکوادور در سال ۲۰۰۳، به طرفداری از شما بودم. در عین حال، شما یکی از آن کسانی هستید که مخالفان و دشمنان زیادی هم دارید که شما را به «دیکتاتوری خشن» متهم می سازند. چه توضیحی در باره این همه عشق و نفرت می توانید بدهید؟

-می بینید که، من هیچ وقت به این مسئله فکر نکردم. من در آرامش مطلق زندگی می کنم. می توانم بگویم که، نفرت از من دلایل ایدئولوژیک دارد. بخاطر شکست حملات و یا توانائی مقاومت خلقی کوچک در مقابل یک نیروی بسیار قدرتمند که

برای نابودی ما تلاش می کرد، از من متنفرند. ولیکن، ژاپنی ها حق ندارند از من بیزار باشند. آخر، هیروشیما و ناکازاکی را من بمباران نکرده ام، من باعث مرگ حتی یک نفر ژاپنی در هیچ نقطه کره زمین نشده ام. یعنی، ژاپنی ها به هیچوجه حق ندارند نسبت به من کینه داشته باشند، آنها حداکثر می توانند بی تفاوتی نشان دهند .

برخی کشورهای آمریکای لاتین، ایالات متحده آمریکا از من متنفرند و آن، نتیجه تبلیغات خصمانه ای است که قصد توقف ندارد. من در مورد چند حادثه به شما گفتم. توجه داشته باشید که اخیراً، در یک سند واقعا بیشرمانه، ما را «به استفاده غیرقانونی از مردم، استثمار جنسی کودکان متهم ساخته اند» و برای تحریکات و دامن زدن به تنفر بیشتر، کوبا را در لیست چنین کشورهایی وارد کرده اند .

نمی دانم به چه دلیل مرا دیکتاتور می شمارند. دیکتاتوری یعنی چه؟ دیکتاتور کسی است که از روی میل و اختیار خود تصمیم می گیرد، یک تنه و از بالای سر نهادهای دولتی و قانونی عمل می کند. در این صورت، می توان پاپ یوهان پاول دوم را که همیشه مخالف جنگ بود، دیکتاتور و بر عکس، بوش را مدافع صلح، دوست فقرا و دموکرات تر از همه رهبران نامید. این است نظر کشورهای رشد یافته اروپائی نسبت به مسئله دیکتاتوری. اما، این واقعیت از نظر دور می ماند که، بوش می تواند بدون مشورت با هیچ کس، تصمیم بگیرد؛ او حتی می تواند بدون کسب تکلیف از سنا، از مجلس نمایندگان و حتی، بدون نظرخواهی از کابینه خود، جنگ اتمی راه اندازد. امپراطورهای روم هم به اندازه رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا اقتدار نداشتند. صدور فرامین نهائی و حل کننده در حیطه اختیار رئیس جمهور است. صلاحیت او بمراتب بیشتر از اختیارات من می باشد .

من به تنهائی تصمیم نمی گیرم. در کشور ما حتی نهاد ریاست جمهوری وجود ندارد. ما، شورای دولتی داریم که وظایف مشخصی دارد و من رهبر آن هستم. در کشور ما، تصمیمات اصلی و مهم، بعد از بحث، بررسی و با نظر جمعی، نهائی می شود. ما همیشه ارگان رهبری جمعی داشته ایم و مدیریت جمعی بوده است. در کشور ما، من حق ندارم وزرا، سفیران و یا مهمترین مقامات دولتی را تعیین کنم. بلی، من بدلائیل تاریخی از اعتبار و قدرت تأثیرگذاری برخوردارم ولی، من دستور نمی دهم و احکام دولتی صادر نمی کنم .

آنچه که به مسئله خشونت بر می گردد، در واقعیت امر، من فکر می کنم کسی را که همه زندگی خود را در راه مبارزه بر علیه بی عدالتی، خدمت به دیگران و مبارزه در راه سعادت آنها صرف کرده است، کسی را که، این کیفیتها را اعلان کرده و عملاً تحقق بخشیده است، چگونه می توان به خشن بودن متهم ساخت؟

-یک پرسش جدی دیگر هم دارم. شما در اطراف خود دوستان بسیار پایدار و صمیمی دارید، در عین حال، برخی دوستان نیز به شما خیانت کردند. چه احساسی نسبت به خیانت دارید؟

-باید بگویم که، من در زندگی خود با حداقل خیانت مواجه شده ام، واقعا حداقل. در یک موقعیت مشخصی، شاهد خیانت یک راهنما بودم که ما را همراهی می کرد. او را دستگیر کردند، در اسارت ارتش باتیستا بود. او، تفاوت بین ارتش کوچک ما و ارتش پرابهت و مجهز به تکنولوژی و نیرو را می دید. به وی پول وعده دادند. البته این، بزرگترین خیانت بود ولی، تنها مورد در مبارزه ما، نبود.

-خیانت سیاسی هم بود؟

-بلی. سعی می کنم مهمترین ها را بخاطر بیاورم ...

-مثلاً؛ کارلوس فرانکی، اوبرتو ماتوس، مانوئل اور-روتیا ...

-می دانید، کارلوس فرانکی دوست من نبود. من در سیئرا-ماسترو با کارلوس فرانکی آشنا شدم. فرانکی را سازمان بعد از شکست اعتصاب ماه آوریل سال ۱۹۵۸ در نتیجه تاکتیک نادرست «جنبش ۲۶ ژوئیه»، از جلگه اعزام کرد. به شما گفتم. پس از این شکست هولناک، او را به کوه، در سیئرا فرستادند. فرانکی روزنامه کوچکی را که سازمان تأسیس کرده بود، اداره می کرد؛ او قبلاً کمونیست بود، رهبری «جنبش» ما در دوره معینی کمونیستهای سابق را به عضویت می پذیرفت. واقعا هم، هیچ چیزی بدتر از خیانت نیست. برخی ها بیشتر از هر کسی از کمونیستهای سابق بیزار بودند. نمی توان گفت که آنها با کفایت تر از همه بودند، بلکه، اشتباهات زیادی هم داشتند. آنها در راه آرمانهای زحمتکشان مبارزه می کردند. مبارزه آنها در چارچوب مسائل اقتصادی محدود می شد. از آنها بیش از این هم انتظار نداشتیم، زیرا زمان، زمان «جنگ سرد» و مک کارتیسم بود. کمونیست بودن، بمعنی پذیرا شدن بدبختی ها بود، اما علیرغم این، عده برجسته، مشهور و صادق آنها در کوبا بیش از یکصد هزار نفر

بود. آنها مشکل دیگری داشتند و آن سکتاریسم، بمفهوم مشخص کلمه، اوپورتونیسیم ناشی از سکتاریسم بود. برخی از آنها با این اصل زندگی می کردند که: بگذار این خرده بورژواهای «۲۶ ژوئیه» بجنگند، در پایان جنگ، ما به حاکمیت خواهیم رسید . ما با ضد کمونیسم هار که در اذهان مردم رسوب کرده بود، چگونه مبارزه کردیم؟ در برخی موارد ضدیت با کمونیسم، بهانه ای بود برای ترک خدمت، و گریز از خدمت در واقع بر اساس ذهنیت خود عناصر خرده بورژوائی را در خود داشت و شعور آنها مسموم شده بود. توده ها نیز از آگاهی و فرهنگ سوسیالیستی، محروم بودند. این آگاهیها بواسطه قوانین، نمونه ها و روشنگریهای دائمی ارتقاء داده شد. ۹۰ درصد رفقای مبارز ما، کمونیست نبودند و به حزب کمونیست تعلق نداشتند. شمار آنها در میان رزمندگان و فرماندهان هم زیاد نبود... کسانی مثل چه و من، خودمان به کمونیسم رسیدیم. از میان آنهایی که حزب فرستاده بود، برخیها واقعا خوب و مقاوم بودند. ۹۰ درصد فرماندهان، به «جنبش ۲۶ ژوئیه» تعلق داشتند و اساسا هیچیک از آنها خیانت نکردند. ۹۰ درصد آنها انقلاب را همراهی کردند و در روند انقلاب جان باختند .

به این ترتیب، من چندان هم با خیانت آشنا نیستم. اوبرتو ماتوس در اوج جنگ منفصل شد. من زیاد ناراحت نشدم. من او را میشناختم. جاه طلبی و باطن سرمایه دارانه او از قبل مشهود بود. یعنی، او در حمله به پادگان مونکادا و «گرانما» شرکت نداشت. همه آنهایی که، به پادگان مونکادا و «گرانما» حمله کردند، مثل چه، کامیلو، رائل، آلمیدا و بسیاری دیگر، متحد شدند ولی، اوبرتو ماتوس در صف این رزمندگان نیاستاد .

مانوئل اور- روتیا، خائن نبود. اور- روتیا، قاضی خوبی بود و ما در تلاش برای نشان دادن اینکه بخاطر کسب مقام و منزلت مبارزه نکرده ایم، زمانی که کار به انعقاد قرارداد نامعقول بین «جنبش ۲۶ ژوئیه» و نیروهای وابسته به دولت قبلی انجامید، پست ریاست جمهوری را به وی پیشنهاد کردیم. او خائن نبود، او نمونه تیپیک یک اوپورتونیسیم بود .

...می دانید، من حتی یک نفر دارای خصوصیات واقعا انقلابی را سراغ ندارم که، خیانت کرده باشد. مثلا؛ این یک فاجعه بود اگر می گفتند: چه خیانت کرد، رائل،

خائن است، خووان آلمیدا، خائن است، رامیرو والدس، خائن است، هیلرمو گارسیا، دتتتزر خائن است... همه فرماندهان ما- فرماندهی انقلاب، همه این انسانهای ارجمند، همه آنهایی که زنده ماندند، در حمله به پادگان مونکادا، در «گرانما» شرکت داشتند، در کوههای سیئرا ماسترو حضور داشتند و بدون لحظه ای تعلل، همه آن لحظات تعیین کننده را از سر گذراندند .

کادرهای تازه ای نیز پرورش یافته اند. بعنوان مثال، فلیپه پرس روکه را در نظر بگیریم. او در زمان پیروزی انقلاب، هنوز بدنیا نیامده بود. کادرهای جدید زیادی که از خونهای ریخته انقلابیون قهرمانان زاده شدند، پا به عرصه وجود گذاشته اند . ما الآن کادرهای نظامی زیادی داریم که شایستگی خود را عملاً نشان داده اند و ما هیچگاه شاهد خیانت واقعی نبوده ایم. در کشور ما، اوچوآ بخاطر رشوه خواری و فساد رسوائی به بار آورد. اوچوآ، از شعور و فرهنگ غنی برخوردار نبود ولی، متهور و داری سابقه مبارزاتی بود. من شایستگی های او را انکار نمی کنم. کرده او، برای ما دردآور بود. هر چند مسئله رامونه بی اهمیت نبود ولی، دشمن از هر واقعه ای هر قدر هم کم اهمیت، سوءاستفاده می کند .

-شما سیگاری قهاری بودید، زمانی در سالهای اول انقلاب، تقریباً همیشه با سیگار با ابهت هاوانا ظاهر می شدید. آیا از اینکه زیاد سیگار کشیدید، متأسف هستید؟
-اولاً، پدر خودم، آنجا، در بیران به من سیگار تعارف کرد. آنوقتها، ۱۴-۱۵ سال داشتم. من فراموش نمی کنم، اولین سیگار را با اینکه نمی دانستم چگونه باید کشید، کشیدم. خوشبختانه، هیچوقت دود را به درون ریه فرو ندادم، آن را بیرون میدادم. اما، هر قدر هم تلاش کنی، بداخل ریه نکشی، باز هم مقدار کمی نیکوتین به درون ریه راه می یابد .

بلی، شما درست می گوئید. من در زندگی خود زیاد سیگار کشیدم. تا بیست سال قبل تصمیم نگرفته بودم آن را ترک کنم. هیچ کس مرا مجبور نمی کرد. من خودم آن را کنار گذاشتم. من ترک این عادت را یک قربانی ضروری برای سلامتی خلق حساب می کردم. پس از آنهمه صحبتها در باره لزوم کاستن از وزن اضافی، زندگی کم تحرک و عادت به سیگار، مطمئن شدم که، بسود حفظ تندرستی عمومی، باید آخرین

قربانی - ترک سیگار - را هم داد. باید خود را نمونه نشان داد. من سیگار را ترک کردم
و دیگر هوس نمی کنم .

- شما با پشت سر گذاشتن ۷۹ سال از عمر خویش، وقتی که به گذشته خود نگاه می
کنید، از اینکه کاری را نتوانستید انجام دهید، متأسف نیستید؟
- فقط از این متأسفم که همه آنچه را که امروز برای ما روشن است اگر قبلاً می
دانستیم، آنوقت ما می توانستیم تمام کارهایی را که در مدت ۴۶ سال انجام داده ایم،
در نصف این مدت به انجام برسانیم .

— ...

*ادامه دارد

برگرفته از سایت فرهنگ و توسعه